

چالش‌های پارادایمی تمدن غرب با رویکرد درون‌گفتمانی (با تأکید بر نقد بنیادهای نظری)

محمد ملک‌زاده^۱

چکیده

پس از وقوع رنسانس در غرب و تجدید حیات فکری انسان غربی و نیز به دنبال رخداد انقلاب صنعتی، توسعه تمدن و پژوهش‌های علمی و دستاوردهای صنعتی و اقتصادی در آن سرزمین، در کنار ایجاد جاذبه‌های مادی و جلوه‌های ظاهری، انحراف تدریجی از ارزش‌های انسانی و افول وضعیت فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در یک اجتماع توسعه‌یافته به وجود آمد که این رخداد، نقدهای بسیاری را از سوی جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و اندیشمندان سیاسی و فرهنگی برانگیخت. در این میان بسیاری از اندیشمندان ناقد غرب، از درون جوامع غربی برخاستند. اینان شامل کسانی‌اند که کاستی‌ها و نواقص غرب را از نزدیک تجربه و لمس کرده‌اند و آن را در ابعاد اندیشه، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اخلاق مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. مسئله اصلی پژوهش، بررسی چالش‌های پارادایمی تمدن غرب و نقد بنیادهای نظری این تمدن با رویکرد درون‌گفتمانی است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که امروز بسیاری از اندیشمندان غربی، مدرنیته غربی را بر مبنای افول ارزش‌ها به چالش می‌کشند و دلایل ضعف‌ها و بحران‌های آن را در ابعاد گوناگون که ریشه در بنیادهای نظری این تمدن دارد، تشریح می‌کنند؛ از این رو ساختار مقاله حاضر بر مبنای رویکرد نقادانه اندیشمندان غربی به تمدن برخاسته از لیبرال دموکراسی غرب است که با روش توصیفی تحلیلی در چهار بخش مبانی، روش، اهداف و کارکردها در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تدوین یافته است.

واژگان کلیدی: تمدن، مدرنیته، غرب، توسعه، لیبرال دموکراسی.

۱. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (malekzadeh1350@gmail.com).

مقدمه

شاید یکی از دقیق‌ترین راه‌های شناخت غرب و مطالعه فرهنگ و تمدن غربی، مراجعه به آرا و آثار اندیشمندان غربی است. بازخوانی آثار و نظرات محققان غربی در نقد ابعاد گوناگون فرهنگ و تمدن غرب، بیش از آثار و دیدگاه‌های دیگر درباره این فرهنگ می‌تواند راهگشا باشد. بستر تحقق مفاهیم ارزشی غرب، علم و تفکر مدرن است؛ بر همین اساس مفهوم غرب با ارزش‌های مدرنیته گره خورده است. نویسنده به این نکته نیز توجه دارد که نقد غرب به معنای نفی مطلق تمدن غرب و جنبه‌های مثبت آن نیست. روشن است که تمدن غربی دستاوردهای مثبت علمی فراوانی دارد که بسیار ارزشمند و قابل پذیرش است: «فرهنگ غرب، فرهنگی است که در عین برخورداری از نقاط مثبت، نقاط منفی هم دارد» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۲/۳/۱۴، <https://khl.ink/f/2671>)؛ از این رو نفی غرب به هیچ‌عنوان به معنای نفی تکنولوژی، علم و پیشرفت و دستاوردهای مثبت غرب نیست. نفی غرب به معنای نفی سلطه غرب است.

غرب یا کشورهای غربی در علوم جغرافیای سیاسی به مجموعه‌ای از کشورها و ملت‌ها اطلاق می‌گردد که ساکن نیم‌کره غربی زمین‌اند. این کشورها عموماً شامل کشورهای واقع در اروپای مرکزی و غربی و مناطق شمالی قاره آمریکا هستند، اما در پژوهش حاضر محدوده‌های جغرافیایی چندان مد نظر نیست و اساساً مفهوم غرب در نوشتار پیش رو، بیش از آنکه در مناطق جغرافیایی خاصی بگنجد، به فلسفه، اندیشه، فرهنگ و تمدن غربی که نظام سرمایه‌داری و لیبرالیستی مولود آن است، اشاره دارد. تعریف جلال آل‌احمد از مفهوم غرب تا حدودی ناظر به همین معناست: «برای من غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی» (آل‌احمد، ۱۳۹۰، ص ۲۱) و به همین دلیل وی کشورهایی مانند شوروی و آفریقای جنوبی آن زمان را نیز جزء ممالک غربی قلمداد می‌کرد (طاهری، ۱۳۸۳، ص ۳۲). حداد عادل با تأکید بر همین نگاه به مفهوم



غرب، این اصطلاح را به معنای «فرهنگی که در آن معنویت غروب کرده است»، توصیف می‌کند (حداد عادل، [بی‌تا]، ص ۶۲).

تمدن کنونی غرب در گذار از سه مرحله تاریخی شکل گرفته است: ۱. تمدن یونانی؛ ۲. تمدن رومی؛ ۳. تمدن مسیحی (ر.ک: صادقی و موسوی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۳۰-۳۱). به اعتقاد لوگوف، اروپا و غرب در ساخت تمدن مدرن علاوه بر منابع مذکور، از سایر کانون‌های تمدنی به‌ویژه تمدن بین‌النهرین (خاورمیانه اسلامی) بهره‌مند گردیدند (Le Goff, 1957, p.19). عصر مدرنیته با پیروزی «مالکیت خصوصی» به‌عنوان اساس ساختار روابط بشری و ظهور عقل‌گرایی، مادی‌گرایی، ایدئولوژی‌ها و اندیشه «پیشرفت خطی» به‌عنوان روبناهای فلسفی و فکری نظام مالکیت خصوصی همراه شد (رجبی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۶۳). رنه دکارت با گذار از بنیادهای فلسفی ارسطو و افلاطون در یونان، زیربنای عصر روشنگری را پی‌ریزی کرد. سپس هابز، لاک و روسو با طرح مفاهیمی چون «دولت»، «جامعه مدنی» و «قرارداد اجتماعی»، در کنار اختراعات مهمی چون اختراع ماشین چاپ توسط گوتنبرگ و اختراع ماشین بخار توسط جیمز وات، اروپا و غرب را وارد عصر مدرنیته ساختند.

درباره نقد تمدن غرب، مطالب پراکنده‌ای غالباً در لابه‌لای تحقیقات و آثار علمی درباره برخی ابعاد این تمدن نوشته شده است، ولی تاکنون تحقیق مستقلی که چالش‌های پارادایمی تمدن غرب را به‌صورت منسجم و با رویکرد درون‌گفتمانی بررسی کرده باشد، انجام نشده است. در این باره شاید کتاب **تمدن مادی‌گرایانه ما غربی‌ها** را بتوان به‌عنوان مهم‌ترین اثر نام برد که دیدگاه جمعی از دانشمندان غربی و پژوهشگران علوم اجتماعی در نقد تمدن غرب را مورد توجه قرار داده است (ر.ک: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۲). در این اثر، مجموعه مقالات و مطالب پراکنده جمع‌آوری شده است؛ از جمله مقاله‌ای با عنوان «فلسفه مادی‌گرایانه ما امریکایی‌ها» نوشته فیلسوف امریکایی والتر استیس که در آن نویسنده فرهنگ مادی حاکم بر امریکا و تنزل ارزش‌های اخلاقی و سیاسی در میان مردم این کشور

را بررسی و نقد می‌کند. پس از آن بخش‌هایی از کتاب **در سراسیبه به سوی گومورا**، نوشته حقوقدان امریکایی پرفسور بورک آمده که در آن فرهنگ و تمدن موجود در امریکا به نقد کشیده شده است. در بخش بعدی، گزیده‌ای از کتاب **هشدار به زندگان**، نوشته روژه گارودی آمده است که در آن، نویسنده اساس تمدن غرب را انحراف و نادرستی می‌داند و ترکیب «نبوت و سیاست» را پیشنهاد می‌کند. مقاله بعدی از همین نویسنده به نام «بی‌نظمی نوین جهانی» است که نقش امریکا در شکستن هنجارها و سلطه حریصانه بر جهان را نقد کرده است. آخرین مطلب باعنوان «گزارشی از یک انتخابات در غرب» خلاصه‌ای از کتاب **یک رئیس جمهور به فروش می‌رسد**، است که نویسنده بسیاری از شگردها و جریان‌های پشت پرده در «بازی سیاست» و «دموکراسی امریکایی» را فاش می‌کند. در مجموع کتاب مذکور به صورت منسجم، بنیادهای نظری تمدن غرب را مورد نقد و بررسی قرار نداده و بیشتر بر روی برخی کارکردها متمرکز شده است.

افزون بر موارد پیش گفته، به نظر دیگر متفکران غربی در نقد غرب نیز می‌توان اشاره کرد که در لابه‌لای آثار خود بدان پرداخته‌اند. نقدهای هگل، گوته، مارکس، اعضای مکتب فرانکفورت، سیدحسین نصر، سیداحمد فرید، اگزستانسیالیست‌هایی مانند سارتر، هایدگر و دیگران بر سرمایه‌داری از آن جمله‌اند (ر.ک: نصر، ۱۳۸۳/قانع و حسینی، ۱۳۹۴/هگل، ۱۳۹۱).

نوشتار حاضر از نوع پژوهش‌های بنیادی است که با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی به نقد درون‌گفتمانی چالش‌های پارادایمی تمدن غربی پرداخته است. داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز این تحقیق نیز با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مراجعه به اندیشه‌ها و آثار اندیشمندان غربی جمع‌آوری شده‌اند.

۱. چهارچوب پارادایمی تمدن غرب

پارادایم (Paradigm) به مجموعه‌ای از مفروضات، ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های فکری و فرهنگی حاکم بر یک جامعه اطلاق می‌شود که در نهایت خود را به شکل قوانین، نظریه‌ها، ابزارها و کاربردها نشان می‌دهند (فراستخواه، ۱۳۹۵، ص ۲۶). در ادامه بر مبنای رویکرد نقادانه اندیشمندان غربی به تمدن غرب، چهارچوب پارادایمی این تمدن در چهار بخش مبانی، روش، اهداف و کارکردها بررسی و نقد می‌شود.

۲. مبانی تمدن غرب

یکی از مهم‌ترین ابعاد نقد غرب از سوی اندیشمندان غربی، نقد مبانی آن است که در ادامه برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌های آن اشاره و بررسی می‌گردد:

۲-۱. اومانیزم

اومانیزم (Humanism) یا انسان‌گرایی، نوعی جهان‌بینی فلسفی و اخلاقی است که بر ارزش و عاملیت انسان‌ها به صورت فردی یا جمعی تأکید دارد. این اندیشه شالوده فرهنگ و فلسفه پس از رنسانس در غرب است که بر مبنای آن، «انسان» میزان تمامی ارزش‌ها، فضایل و معیار حق و باطل است (Childers & Hentzi, 1995, pp.140-41). این اندیشه در آغاز به عنوان تحولی ادبی، آموزشی و فرهنگی در ادبیات آموزشی و الهی مسیحی مطرح شد و در مراحل بعد جنبه سیاسی یافت و وجهه نفی دین و ارزش‌ها به خود گرفت (دیویس، ۱۳۷۸، ص ۱۷۱)؛ هدف، گسستن پیوندهای ارتباطی و علقه‌آفرین انسان با مبدأ هستی و رهایی انسان مسیحی از ذلت و بردگی خدایان و نیروهای ماوراءالطبیعه بود (صادقی و موسوی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۸۴). زمینی کردن انسان که در یونان آغاز و در مکتب «اصالت وجود» (اگزیستانسیالیسم) قرن بیستم اروپا تکامل یافت، در گام نخست به نفی کشف و

شهود روحی و در گام بعد به انکار مابعدالطبیعه و مسائل ناشی از آن منتهی گردید (ر.ک: قادری، ۱۳۶۲، ص ۴۰-۴۴). این حرکت در واقع نوعی توجه خاص به انسان در مقابل دیدگاهی بود که کلیسا از خدا تبلیغ می‌کرد. به گفته میشک، دانشمند فرانسوی: «عصر رنسانس در حقیقت کشف دنیا و انسان بود که حکمت اسکولاستیک به خاطر استغراق در خدا آن را نادیده گرفته بود» (زرین‌کوب، ۱۳۹۸، ص ۳۰۶). در انتقاد از برخی مضامین انسان‌گرایی، رویکردهای غربی مبتنی بر فرار انسان‌گرایی مطرح شده است. از دیدگاه چارلز تیلور، جامعه مدرن با به هم ریختن نظم سنتی، به گونه‌ای به انسان محوریت بخشید که نتیجه آن طغیان فرد و بحران‌های ناشی از فردگرایی بود (رجبی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۶۷). برخی از این بحران‌ها در بخش‌های آتی نوشتار حاضر بررسی خواهد شد.

۲-۲. راسیونالیسم

راسیونالیسم (Rationalism) یا خردگرایی به معنای تکیه بر اصول عقلی و منطقی در اندیشه، رفتار و گفتار تعریف شده است. این اصطلاح، معادل عقل‌گرایی یا مکتب اصالت عقل نیز به کار می‌رود. به اعتقاد ماکس ویر، عقل‌گرایی نتیجه تخصص‌گرایی علمی و نبوغ فنی انسان غربی است (فروند، ۱۳۶۲، ص ۲۴). فرانسیس بیکن معتقد بود عقل بشری به تنهایی توانایی حاکم شدن بر طبیعت و به کنترل در آوردن آن را دارد. پس از او دکارت فیلسوف و ریاضیدان عصر روشنگری با نگاهی مکانیکی به جهان، طبیعت را تشکیل شده از مؤلفه‌های کمی و ریاضی وار و بر پایه الگوهای مکانیکی و قابل محاسبه توصیف کرد (رجبی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۶۳-۶۴). برخی از جمله متفکران پُست مدرن معتقدند کاربرد افراطی خردگرایی سبب دشواری‌هایی برای زندگی بشر شده است. نیل پستمن نویسنده و منتقد امریکایی معتقد است:

تکنولوژی ناشی از تمدن غرب، با نوع خاصی از عقلانیت ملازم است؛ ویژگی این



عقلانیت این است که افت و تضعیف معنویت و اخلاق را به‌همراه داشته و به سلب آرامش و آسایش بشری منتهی گردیده است (ر.ک: همان، صص ۳، ۱۲، ۲۰ و ۳۷). ریشه این امر به دیدگاه فلاسفه عصر روشنگری در قرن هجدهم بازمی‌گردد که مدعی جدایی تعقل از ارزش شدند. این دیدگاه ابتدا در آثار هیوم - قرن هجدهم - ظهور و سپس به‌وسیله برخی فلاسفه همچون کانت امتداد یافت. آنها تعقل را به‌عنوان عقلانیت ابزاری که ارزش‌های کنترلی خود را در پشت چهره‌ای خنثی و بی‌طرف پنهان می‌کرد، بازسازی و بحران‌های برخاسته از نگرش دنیوی‌گری و عقل‌گرایی مادی غرب را دامن زدند (همان، صص ۴۶-۴۷).

۲-۳. سیانتیسم

سیانتیسم (Scientism) یا علم‌گرایی، دیدگاهی فلسفی است که نتایج تحقیقات به‌دست‌آمده از روش‌های علوم طبیعی را معتبرتر از تمامی روش‌های تحقیقاتی انسانی می‌داند. علم‌گرایی به‌معنای اعتقاد به لزوم محوریت علوم تجربی و روش تجربی در همه شئون زندگی است (محمدرضایی، ۱۳۹۱، ص ۷۹). امروزه علم‌گرایی و تکنولوژی مدرن، بحران‌های فراوانی در جهان پدید آورده است. در کنفرانس بین‌المللی سال ۱۹۸۶م مالزی باعنوان «بحران در علوم مدرن»، بخش‌هایی از این بحران مورد بررسی قرار گرفت؛ از جمله بحران‌های مورد اشاره از سوی شرکت‌کنندگان در این کنفرانس، تخریب، هدردادن و منزوی کردن افراد از یکدیگر و از طبیعت، به‌عنوان آشکارترین نتایج تولیدات نظام‌های علمی و تکنولوژیک دانسته شد (رجبی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۴۵). وجود دو عنصر سلطه و کنترل، از جمله اشکالات علم مدرن است که بخش درونی و اساسی علوم و تکنولوژی‌های جدید را تشکیل می‌دهد. درحقیقت اهداف علم مدرن از ابتدای به‌وجودآمدن این علم در نخستین مراحل رنسانس در اروپا، با مفاهیم سلطه و کنترل بیان شده‌اند (همان، ص ۴۶).

علم‌گرایی مفرط سبب تخریب فرهنگ‌های سنتی و نظام‌های معرفتی در جهان گردید و صاحبان تکنولوژی و علم غربی، سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی و منابع تجدیدنپذیر جوامع جهان سوم را به نام عقلانیت علمی چپاول کردند (همان، ص ۴۷)، درحالی‌که علم مدرن هرگز باعث برآورده‌ساختن نیازهای اساسی بشر نگردید و بیش از نیمی از جمعیت جهان در شرایطی کاملاً غیرانسانی و محروم از اساسی‌ترین نیازهای بشر همچون غذا، لباس و سرپناه به سر می‌برند (همان، ص ۵۰).

۲-۴. لیبرالیسم

لیبرالیسم (Liberalism) یا آزاداندیشی و آزادی‌خواهی، به مجموعه‌ای از نظریه‌های مرتبط با دولت اطلاق می‌شود که آزادی شخصی را مهم‌ترین هدف سیاسی می‌داند. بر اساس لیبرالیسم، هیچ قانون و اخلاقی و رای‌علاق و آزادی‌های انسانی در حریم زندگی شخصی انسان وجود ندارد و انسان، خود معیار خوبی و بدی‌هاست (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۵۶-۴۵۷). لیبرالیسم از جانب اندیشمندان بسیاری مورد نقد واقع شده است. کارل مارکس و همفکرانش در قرن نوزدهم، اهمیت مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار آزاد در لیبرالیسم را نقد کردند و تحقق بسیاری از آزادی‌های شخصی را که لیبرال‌ها بر آنها تأکید می‌کنند، رد کردند. محافظه‌کارانی همچون سمیونل تیلور کولریج، به نقد دولت محدود پرداختند که وظیفه حفاظت از آزادی‌های شخصی و اقتصاد بازار آزاد را داشت. فلاسفه کمال‌گرای آلمانی قرون نوزدهم و بیستم مانند هگل، شوپنهاور، نیچه و هایدگر نیز برخی عناصر لیبرالیسم را نقد کردند و این انتقادات تا امروز به شکل‌های گوناگون ادامه داشته است. از دیدگاه چارلز تیلور، «آزادی» که غایت آمل غرب لیبرال بود، زیر چکمه «استبداد مدرن» به وسیله دولت‌های به‌ظاهر دموکراتیک رنگ باخت. در گیرودار نهادهای مدرن و در حصار ساختارهای جامعه تکنولوژیک، سبک خاصی از زندگی تحمیل شد که اختیار و



آزادی را از انسان‌ها سلب نمود (رجبی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۶۷). به اعتقاد هگل، آزادی فقط حذف قیود و محدودیت‌های بیرونی نیست، بلکه باید امیال و غرایز درونی نیز کنترل شود. کانت معتقد است آزادی واقعی در کنترل امیال درونی و انجام رفتارهای آزادانه بر اساس تدبیر و تأمل عقلانی است و کسی که تابع امیال فردی و درونی خود به هر سو کشیده می‌شود، نمی‌تواند انسان عاقل و آزاد تلقی شود (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۷۷-۴۷۸). فردگرایی لیبرال نیز هدف بیشترین انتقادات از سوی اندیشمندان غربی قرار گرفته است. از دیدگاه ایشان، تفکر لیبرال باعث غرق شدن بیش از حد افراد در زندگی خصوصی شده و تأکید سرسختانه بر حقوق فردی همراه با نسبی‌گرایی اخلاقی، جوامع مدرن را تهدید کرده است. این وضعیت، اندیشمندانی همچون مکینتایر را به فکر تقویت اشکال محلی اجتماع انداخت تا به وسیله آنها حیات اخلاقی و فکری در دوران تاریکی جدید محفوظ بماند (Christian, 2009, p.305).

۲-۵. سکولاریسم

سکولاریسم (Secularisme) یا جداانگاری دین از سیاست، عقیده‌ای مبنی بر جدایی نهادهای حکومتی و دولتی از نهادهای مذهبی و دینی است که ریشه در عصر نهضت اصلاح دینی دارد. سکولاریسم را نخستین شاخصه مدرنیته خوانده‌اند (نجفی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱) که طی فرآیندی به جدا شدن نهاد دین و حکومت از یکدیگر انجامید. زندگی انسان غربی در فضای خاص فرهنگی غرب و آنچه بر او در ابعاد گوناگون مادی، روحی و عقلانی در دوره حاکمیت کلیسا - به عنوان نهاد رسمی مسیحیت - گذشت، با این فرآیند دنیوی‌گری متناظر بود، ولی دنیوی‌گری به جای حل بنیادین مسئله، با خود بحران‌های دیگری به همراه داشت. شماری از اندیشمندان و متکلمان غربی، بحران پیش روی غرب را به عنوان نتیجه دنیوی‌گری پیش‌بینی کرده‌اند. پل ویتز در فصل آخر کتاب

دین، دولت و بحران خانواده، می نویسد:

من والدین جدا از هم، مطلقه‌ها و خانواده‌های از هم‌پاشیده غیرسستی را بهترین نمونه‌های خانواده سکولار می‌دانم. این خانواده‌ها، خروجی منطقی و اجتناب‌ناپذیر سکولاریزاسیون هستند ... ریشه مشکلات و گرفتاری‌های غرب به این سخن نیچه بازمی‌گردد که اگر خدا مرده است؛ پس همه‌کار می‌توان انجام داد (ر.ک: ویتز، ۱۳۸۳). به‌باور مالاک دانشمند انگلیسی، مدرنیسم بی‌مذهب، جز جهانی کسالت‌بار و بی‌روح نیست (بشیریه، ۱۳۹۱، ص ۱۹۹). نویسنده غربی دیگر تأکید می‌کند:

با تضعیف مذهب و حذف آن از صحنه شناخت عموم ... ما در واقع به خطرهای بیشتر و مهم‌تری رفته‌ایم؛ زیرا در وجود و روح بسیاری از ما انسان‌ها نیاز به یک نیروی برتر برای معنابخشیدن به زندگی وجود دارد. با حاشیه‌ای کردن نقش مذهب در زندگی انسان‌ها و نفی اهمیت آن ... خلأ مذهبی را با موضوع‌های دیگری که بعضی از آنها بسیار زشت است ... پُر کرده‌ایم (اچ. بورک، ۱۳۸۵، ص ۶۰۲-۶۰۳).

۲-۶. دموکراسی

دموکراسی (Democratie) یا مردم‌سالاری، به روش حکومتی گفته می‌شود که در آن مردم قدرت انتخاب حاکمان خود را داشته باشند. افلاطون از نخستین منتقدان دموکراسی بود و آن را به دلیل اصالت دادن به حاکمیت مردم، بدترین نوع حکومت می‌دانست (افلاطون، ۱۳۶۰، صص ۴۸۸، ۴۹۲ و ۵۵۵). از دیدگاه منتقدان دموکراسی، بیشتر مردم شایستگی لازم برای تصمیم‌گیری در مسائل سیاسی را ندارند. از نظر ایشان، این نوع حکومت مانعی برای برنامه‌ریزی متمرکز و تصمیم‌گیری قاطع است و مسیر پیشرفت را دشوار می‌سازد. ارسطو نیز به‌رغم آنکه فوایدی برای انواع حکومت قائل بود، دموکراسی را حکومت تهیدستانی می‌دانست که مانند توانگران از فضیلت میانه‌روی و اعتدال به‌دورند (ارسطو، ۱۳۵۸، ص ۱۵۶-۱۶۶). مارکس و انگلس نیز در نیمه دوم قرن نوزدهم و نین در قرن



بیستم به انتقاد از دموکراسی در لیبرالیسم کلاسیک و لیبرال دموکراسی پرداختند (فولادوند، ۱۳۷۶، ص ۳۷۰/کوهن، ۱۳۷۲، ص ۸۷/جیوانی، ۱۳۷۹، ص ۵۲).

باتوجه به آنکه «اکثریت» در دموکراسی بسیار تعیین‌کننده است و می‌تواند بر اقلیت حکومت کند، این موضوع نیز منشأ انتقادات فراوانی گشته است. جان استوارت میل با تأکید بر حقوق اقلیت، معتقد است دلیلی ندارد حق اکثریت را صرفاً به لحاظ اکثر بودن بر اقلیت ترجیح داد. وی می‌گوید:

اگر همه مردم جهان جز یکی، یک عقیده می‌داشتند و فقط یک نفر عقیده مخالف می‌داشت، همه مردم جهان به همان درجه حق نداشتند که آن یک نفر اگر قدرت در دست او می‌افتاد، حق داشت که همه مردم جهان را خاموش کند (Mill, 1977, p.229).
 از نظر وی ممکن است حق با اقلیت باشد و اکثریت در اشتباه باشند (Ibid, p.235).
 رأی‌سازی به وسیله تبلیغات عوام‌فریبانه در انتخابات، از دیگر انتقادهای منتقدان غربی می‌باشد که بدان اشاره شده است (ر.ک: سوئیزی و باتالو، ۱۳۵۶، ص ۱۹/مولانا، ۱۳۸۰، ص ۲۴۲-۲۳۵).
 نیچه عملکرد آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در لیبرال دموکراسی را ریاکارانه و مکارانه توصیف می‌کند که با ابزار دروغین «نشر آزادی» دیگران را فریب می‌دهد (ر.ک: استرن، ۱۳۷۳، ص ۴۶-۶۳).
 فوکویاما و هانتینگتون نیز معتقدند آزادی در مفهوم غربی، بیش از آنکه به عنوان ابزار تکامل و ترقی انسانی به کار آید، به معنای وسیله‌ای برای آزادی عمل در عرصه انجام جرم و جنایت بدل شده است (فوکویاما، ۱۳۷۹، ص ۳۱-۳۴/هانتینگتون، ۱۳۸۰، ص ۲۴۳).
 والتر ترنس استیس ضمن پذیرش دیدگاه منتقدان دموکراسی می‌گوید: همه این انتقادهای از این واقعیت ناشی می‌شود که بر دموکراسی ما همان‌گونه که منتقدان می‌گویند، به جای خرد و اندیشه، حرص و منفعت شخصی حاکم است (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۸۹-۹۰).
 استیس به مجموعه عیوبی برای دموکراسی اشاره می‌کند که از مهم‌ترین آنها تبعیض‌های ناروا، آزادی بدون تعهد، ماتریالیسم اخلاقی و فقدان عدالت می‌باشد (همان، ص ۸۷-۱۰۳).

۲-۷. ناسیونالیسم

ناسیونالیسم (Nationalisme) یا ملی‌گرایی به ایده یا جنبشی گفته می‌شود که هدف از آن را ترقی بخشیدن منافع یک ملت دانسته‌اند (see: James, 1996/Smith, 2010, pp.9 & 25-30). همچنین ملی‌گرایی را نوعی آگاهی و احساس جمعی نسبت به ملت و وطن دانسته‌اند که اغلب پدیدآورنده حس وفاداری، شور و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملت (نژاد، زبان، سنت‌ها، عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی و به‌طور کلی فرهنگ) است و گاه سبب بزرگداشت مبالغه‌آمیز از آنها و اعتقاد به برتری این مظاهر بر مظاهر ملی دیگر ملت‌ها می‌شود (آشوری، ۱۳۸۴، ص ۳۱۹-۳۲۰). پرچم ملی، سرود ملی و دیگر نمادهای هویت ملی، نشان‌هایی بسیار مهم از جوامع ملی‌گرا به‌شمار می‌آیند (see: Canovan, 1996). ژان ژاک روسو و مونتسکیو از نخستین نظریه‌پردازان ناسیونالیسم بودند (ر.ک: نقیب‌زاده، ۱۳۸۸). در این اندیشه، گروهی از مردم که در قالب مرزهای جغرافیایی معین با نژاد و سابقه تاریخی و نیز زبان، فرهنگ و سنن واحد گرد یکدیگر آمده‌اند، به‌عنوان ملیت واحد پذیرفته می‌شود و آنچه را در حیطه منافع و مصالح این واحد قرار گیرد، خودی یا دوست و بقیه را بیگانه و دشمن خوانند (محمدی، ۱۳۹۹). گرایش‌های ناسیونالیستی در اندیشه غرب، زمینه جنگ و خونریزی‌های فراوانی را در قرون نوزدهم و بیستم فراهم آورد. پیر رنون با اشاره به سیاست انگلستان در به‌راه‌انداختن نهضت ملی عرب در برابر ترکان عثمانی و جنگ‌ها و خونریزی‌های فراوان ناشی از آن، این سیاست را ابزار برای غلبه بر امپراطوری عثمانی توصیف می‌کند: «دیپلماسی انگلیس برای خنثی کردن سیاست عثمانی ... نهضت ملی عرب را دامن زده و به امیر حجاز وعده تاج و تخت دولت بزرگ عرب را داده بود» (رونون، ج ۱، ۱۳۵۷، ص ۱۹۹).

۳. روش علمی تمدن غرب

مبانی تمدن غرب به‌ویژه بر اساس جریان مسلط سیانتیسم و قرائت‌های رایج



پوزیتویستی، بر پایه روش مادی‌گرایانه و تجربی بنا شده است. روش اثبات تجربی یک پدیده به گستره‌ای از روش‌ها اشاره دارد که بر پایه داده‌های صرفاً مشاهده‌پذیر، قابل تجربه و اندازه‌گیری‌شونده ساخته شده باشد. در این روش، داده‌ها از راه مشاهده و آزمایش گردآوری می‌شوند (ببی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۷۸)؛ از این رو بیشترین نتایج تحقیقات در روش تجربی، در آزمایشگاه یا محیط‌های آزمایشی و میدانی به دست می‌آید، در حالی که تمامی مسائل جهان را نمی‌توان مورد آزمایش قرار داد. دلایلی برای این ادعا بیان شده است:

الف) بسیاری از مسائل جهان دارای علل متعدد و ناشناخته‌اند. اکتفا کردن به بررسی و آزمایش عوامل محدود در روش تجربی، باعث خطاهای بزرگ در نمونه‌گیری و گاه تحصیل نتایج فاقد معنا خواهد شد.

ب) در تحقیقات تجربی علاوه بر متغیرهای مستقل و وابسته، ممکن است متغیرهای ناشناخته دیگری نیز وجود داشته باشد که محقق از کنترل آنها ناتوان باشد، در حالی که گاهی اثر چنین متغیرهایی بر متغیرهای وابسته به اندازه‌ای است که نادیده گرفتن آنها نتایج تحقیق را می‌تواند بی اعتبار سازد.

ج) روش آزمایش و تجربه در آزمایش علمی برخی علوم همچون فیزیک و شیمی که قابلیت اندازه‌گیری و مشاهده نتایج را به صورت عینی دارند، می‌تواند آسان و نسبتاً اطمینان‌آور باشد، ولی در بسیاری از علوم دیگر مانند زیست‌شناسی، پزشکی، علوم انسانی و اجتماعی - از جمله روان‌شناسی - ... غالباً حصول چنین اطمینانی از نتایج آزمایش دشوار است و حتی در بسیاری موارد تعیین روشی برای اندازه‌گیری پیامدهای یک آزمایش به صورت عینی نیز به سهولت امکان‌پذیر نیست (Kerlinger, 1973, pp.2-16)؛ زیرا نتایج آزمایش‌ها در چنین مواردی ممکن است در یک موقعیت بسیار کنترل‌شده، معتبر باشد، ولی وقتی برای یک موقعیت در دنیای واقعی به کار رود، فاقد اعتبار بیرونی خواهد بود (دلاور، ۱۳۶۶، صص ۷ و ۱۹).

د) ضعف بزرگ آزمایش‌هایی که در محیط آزمایشگاه انجام می‌شوند، تصنعی و غیرطبیعی بودن آنهاست. در واقع بررسی یک فرآیند اجتماعی که در محیط آزمایشگاه انجام می‌شود، ممکن است ضرورتاً در محیط طبیعی رخ ندهد (بی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۳۵).

براین اساس اکتفا به روش تجربی و مادی‌گرایانه نمی‌تواند پاسخ‌گوی تمامی نیازهای جوامع بشری باشد. این نقد مورد توجه بسیاری از اندیشمندان غربی نیز قرار گرفته و روشنفکران مدرن را از این منظر متهم به خیانت به تمدن بشری کرده‌اند (بشیریه، ۱۳۹۱، ص ۲۰۷).

۴. اهداف تمدن غرب

یکی دیگر از ابعاد نظری نقد غرب، نقد اهداف آن است. از دیدگاه اندیشمندان غربی، منفعت‌طلبی، سودجویی و کسب لذت بیشتر برای انسان را می‌توان مهم‌ترین هدف مدرنیته و نظام سرمایه‌داری غرب دانست. هدف اصلی نظام سرمایه‌داری، کسب سود، منفعت و لذت بیشتر است؛ از این‌رو ماهیت این نظام را می‌توان منفعت‌طلبانه و سودجویانه دانست. نظریه سودگرایی ابتدا در قرن نوزدهم توسط بنتام در انگلستان مطرح شد و سپس نظریه‌پردازان بعدی به توجیه مبانی فلسفی و علمی آن پرداختند. هارولد لاسکی اندیشمند انگلیسی با اشاره به این هدف مهم در تمدن امروزی غرب می‌نویسد:

اصل سود و فایده به یک‌باره محیط فکری غرب را تسخیر کرد و ارزش‌ها بر مبنای منفعت‌طلبی و سودجویی تعیین گردید. ملاک فقط در کسب ثروت و درآمد بیشتر بود (لاسکی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲ / مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۴۴).

زمانی که هدف کسب سود و لذت بیشتر باشد، سود و زیان و لذت و رنج انسان ملاک خیر و شر تلقی می‌گردد و امیال شخصی بر ارزش‌های اخلاقی حاکم می‌گردد. معیار سودگرایان، مقایسه و سنجش همه ارزش‌ها با ترازوی سود و فایده مادی است. برخی نتایج



سودگرایی غرب را می‌توان در تولید فیلم‌ها و آثاری با مضامین خشن برای جذب مخاطب و سود بیشتر دید، درحالی‌که محققان معتقدند این امر زمینه گسترش بحران و ناامنی در جهان به‌ویژه ازسوی مخاطبان جوان را فراهم ساخته است (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۸۷). از نگاه این محققان افزایش خشونت در جوامع غربی، با روند رو به رشد افزایش انتشار تولیداتی با مضامین خشن بی‌ارتباط نیست (کربی، ۱۳۸۲، ص ۸۶). بر اساس برآوردهای موجود، یک جوان امریکایی تا سن هجده‌سالگی، دویست هزار مورد صحنه خشونت و آدم‌کشی در تلویزیون می‌بیند. این وضعیت در تحقیقات دهه‌های اخیر نتایج محسوسی در افزایش خشونت میان جوانان امریکایی را نشان می‌دهد (زاگرم، ۱۳۷۲، ص ۷۱)؛ ازاین‌رو برخی نظریه‌پردازان غرب، خشونت را یکی از بخش‌های جدایی‌ناپذیر فرهنگ منفعت‌طلبانه غربی دانسته‌اند (لاندو، ۱۳۹۱، ص ۵۷-۶۰).

جلوه‌ای دیگر از ماهیت منفعت‌طلبانه و سودجویانه نظام سرمایه‌داری غرب را در تولید سلاح‌های نامتعارف و کشتار جمعی، تجارت آزاد اسلحه و فروش انواع تجهیزات نظامی می‌توان بررسی کرد. قدرت‌های غربی در جهت تأمین منافع اقتصادی بیشتر، ازسویی سیاست تداوم تنش و ناامنی را در مناطق مختلف دنبال می‌کنند و ازسوی دیگر با تولید و فروش هرچه بیشتر تجهیزات نظامی، به گسترش ناامنی و خشونت دامن می‌زنند. بر اساس آمارهای موجود، عرضه‌کنندگان اصلی تجهیزات جنگی در بازارهای جهانی، کشورهای G8 - هشت کشور بزرگ صنعتی - می‌باشند که ۸۴ درصد اسلحه فروخته‌شده طی سال‌های ۱۹۹۸م به‌بعد را به خود اختصاص داده‌اند (کومارسن، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶). ایالات متحده به‌تنهایی مسئول نیمی از تجهیزات نظامی به‌فروش‌رفته در بازارهای جهانی است (همان). سودی که از فروش اسلحه نصیب شرکت‌های سازنده تجهیزات نظامی می‌شود، به‌اندازه‌ای است که به‌رغم تبعات خشونت‌بار در جوامع غربی، حتی مانع از تصویب قانون ممنوعیت حمل سلاح در این جوامع شده است. از مهم‌ترین دلایل طرفداران آزادی اسلحه و فروش

آن در غرب، سودی است که عاید شرکت‌های سازنده سلاح می‌شود (کوزی، ۱۳۹۲، ص ۳۴-۳۹). در ماه مارس ۱۹۸۸م زمانی که صدام در خلال جنگ ایران و عراق علیه نظامیان و غیرنظامیان به‌طور گسترده از سلاح شیمیایی استفاده می‌کرد و فقط در یک روز، پنج هزار غیرنظامی کُرد را در حلبچه با گازهای سمی قتل‌عام کرد، شرکت امریکایی «بکتل» در راستای افزایش سود ناشی از تولید سلاح‌های شیمیایی و کشتار جمعی در عراق، قراردادی برای ساخت کارخانه پتروشیمی با دیکتاتور بغداد تنظیم کرد (میلر، ۱۳۸۴، ص ۸۸).

نمونه‌ای دیگر از ماهیت منفعت‌طلبانه و سودجویانه فرهنگ و تمدن غربی را در اوج همه‌گیری ویروس کرونا در جهان می‌توان دید. زمانی که پای منفعت شخصی در میان باشد، سرقت اقلام پزشکی و محموله‌های بهداشتی نیز قبیح نخواهد داشت؛ اقدامی که در این ایام دولت ایالات متحده با دزدی ماسک‌های تنفسی صادره به کشورهای هم‌پیمان خود انجام داد و آندرس گیزل سناتور آلمانی، دولت امریکا را به‌همین دلیل به استفاده از تاکتیک‌های غرب وحشی متهم کرد (Parstoday, 1399).

۵. پیامدهای تمدن غرب

مهم‌ترین بُعد نقد تمدن غرب از نگاه اندیشمندان غربی، اشاره به پیامدهای نامطلوب آن است. برخی از مهم‌ترین پیامدهای نامطلوب این تمدن که از دیدگاه محققان غربی مورد نقد و بررسی قرار گرفته، عبارت‌اند از:

۵-۱. گسترش خشونت

امروزه نشانه‌های پدیده تروریسم و خشونت‌گرایی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کارکردهای سیاسی - فرهنگی غرب در مناطق گوناگون جهان آشکار شده است. برای بررسی و نقد



دقیق‌تر این پدیده، رویکرد تاریخی گرایش به خشونت‌گرایی در فرهنگ غرب را در سه دوره باستان، میانی و دوره معاصر می‌توان مورد مطالعه قرار داد.

اندیشمندان یونانی قرن چهارم و پنجم پیش از میلاد، نخستین مباحث درباره این مقوله را ارائه داده‌اند. حتی ریشه بسیاری از نظریات امروزی مارکسیستی که در آنها مباحث مربوط به انقلاب‌ها و خشونت‌های سیاسی اهمیت فراوانی دارند نیز تا اندازه بسیاری در فلسفه افلاطونی قابل مشاهده‌اند. نظریات ارسطو در توجیه نظام خشن برده‌داری، با این توجیه که بردگان در خصوصیات فیزیکی و روحی برای بردگی خلق شده‌اند (گاتلیب، ۱۳۸۴، ص ۳۶۳)، بعدها مستمسک فاتحان اسپانیایی قاره آمریکا قرار گرفت تا با آسودگی بیشتری به کشتار و اسارت بومیان این منطقه روی آورند و کلیسای کاتولیک در این منطقه نیز با اعلام این حکم که بومیان آمریکایی «فاقد روح انسانی»‌اند، دست غارتگران را در قتل‌عام و اسارت گسترده بومیان آزاد گذارد (Prelot, 1990). توسیدید از اندیشمندان دوران باستان، نخستین نظریات غربی در مورد جدایی اخلاق از سیاست را مطرح کرد. به‌باور وی سیاست باید فارق از هرگونه احساسات و اخلاق، راهنمای تصمیم‌گیری دولت‌ها باشد (Thucydide, 1956, pp.626-630). محتوای تحریف‌شده کتب عهد عتیق به‌ویژه **تورات** که بعدها پیروان بسیاری در غرب و اروپا به‌دست آورد نیز آکنده از مفاهیم خشونت‌آمیز است. در این کتاب یهود به قوم برگزیده خدا توصیف شده و از غیریهودیان، به حیوانات و حشرات موذی نام برده شده است (ماکتوش، ۱۹۸۰، ج ۵، ص ۲-۱۴/ یعقوب ملطی، ۱۹۹۰، ص ۲۰-۲۶)؛ از این‌رو امروزه رواج توهم خودبرتربینی در میان صهیونیسم، به‌گسترش دیدگاه‌های نژادپرستانه در میان این قوم منجر شده است. راویان **تورات** به‌نقل از خداوند، جواز اشغال سرزمین‌ها و تجاوز به مناطق گسترده را صادر کرده‌اند: «در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و گفت: این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم (فرات) به نسل تو بخشیده‌ام» (ماکتوش، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۵-۱۸). در این کتب شواهد

فراوانی وجود دارد که اشغال، تجاوز و خشونت افراط‌گونه علیه مردمان سرزمین‌های اشغال‌شده را تجویز می‌کند:

چون به شهری نزدیک شدی تا با آن جنگ نمایی... پس آن را محاصره کن و چون یهوه، خدایت آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانشان را به دم شمشیر بکش، زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد را برای خود به تاراج ببر (همان، ج ۵، ص ۱۰-۲۰).

تورات موجود این‌گونه رفتارهای خشن را حتی به انبیای بنی‌اسرائیل نیز منتسب می‌سازد (همان، ج ۴، ص ۱۷-۳). کتاب **تلمود** سراسر آکنده از دشمنی و ناسازگاری با هر آیین غیریهودی و مدافع دیدگاه نژادپرستانه این قوم است. در این کتاب هر موجود غیریهودی به حیواناتی تشبیه شده است که خداوند «در ظاهر آنان را به صورت انسان آفرید تا لیاقت خدمتگذاری برای یهود را - که جهان به خاطر آنان خلق شده است - داشته باشند» (روهنگ، ۱۸۹۹، ص ۵۳). خشونت‌طلبی و تجاوزگری کنونی رهبران صهیونیسم که همواره مورد حمایت قدرت‌های غربی نیز بوده است، نمی‌تواند با چنین متون و ذهنیت‌هایی بی‌ارتباط باشد (وایتلام، ۱۹۹۹، ص ۱۴). موشه دایان نیز با پشتوانه همین دیدگاه، ادعای صهیونیسم بر سرزمین فلسطین را توجیه می‌کرد (عبدالغنی، ۱۳۸۴، ص ۷۴).

خشونت‌طلبی در دوره میانی غرب (قرون وسطی) کاملاً آشکار است. مشخصه قرون وسطی که به عصر تاریک‌اندیشی (Obscurantism) موسوم گردید، خشونت و اقتدار بی‌حد و مرز کلیسا و جزمیت‌اندیشی ناشی از آن بود. نظام فئودالی حاکم، دهقانان را تحت حاکمیت اربابان صاحب زمین قرار می‌داد و گاه آنان را همراه با زمین، خریدوفروش می‌کرد (همان). جنگ‌های خشن صلیبی در این دوره اتفاق افتاد که تا سقوط قسطنطنیه پایتخت رُم شرقی (بیزانس) در سال ۱۴۵۳م به مدت چهارصد سال به‌طور متناوب ادامه یافت. دستگاه‌های تفتیش عقاید با قضاوت کشیشان، به مصادره اموال، زندانی کردن یا محکومیت مرگ متهمان اقدام می‌کرد (لنگی، ۱۳۹۲).



در دوره رنسانس و معاصر گرچه اروپا از دوران تاریک‌اندیشی و جزم‌انگاری‌های خشن کلیسایی به تدریج خارج شد، ولی این امر به دلیل نهادینه‌شدن در فرهنگ غرب به پایان خشونت‌گرایی ختم نگردید. دوره رنسانس، دوران شکل‌گیری قیام‌ها و انقلاب‌های گسترده در جوامع گوناگون اروپایی و غربی و بازپروری اشکال جدید خشونت‌گرایی تحت تأثیر نظریات لیبرالیستی، مارکسیستی و نظریات دیگر بود (گویات، ۱۳۵۹/سوبول، ۱۳۶۵/کوهن، ۱۳۶۹). نیکولو ماکیاولی سیاستمدار ایتالیایی با تمرکز بر نحوه کسب قدرت و چگونگی حفظ آن، قدرت سیاسی را محصول رقابت میان انسان‌هایی می‌دید که همگی به سلطه و استیلا بر دیگران و تداوم بخشیدن این استیلا در طولانی‌ترین مدت ممکن مایل‌اند؛ از این رو وی برای حفظ این سلطه، به شه‌ریار توصیه می‌کند با ایجاد قدرت مطلقه و بهره‌گیری از ترس و سرکوب، مردم را تحت اطاعت خود درآورد. وی با طرح دو تمثیل شیر و روباه به‌عنوان نمادهای زور و نیرنگ، از شه‌ریار می‌خواهد در حکومت خویش، این دو نماد را با یکدیگر تلفیق نماید (فیلیس، ۱۳۹۰). هابز با توصیف ذات انسان‌ها در گرایش به خشونت، ناآرامی و گرگ‌صفتی، قدرت دولت را غیرقابل انعطاف و دارای حقوق بی‌حد و حصر ترسیم نمود. این دیدگاه، خشونت سیاسی علیه شه‌روندان را توجیه و هرگونه اعتراض را غیرقابل پذیرش می‌داند (هابز، ۱۳۸۰). از درون این دیدگاه‌ها در غرب، نظام سرمایه‌داری و لیبرالیستی سربرآورد که خود واجد پیچیده‌ترین گرایشات خشونت‌طلبانه در دنیای مدرن می‌باشد. شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری با کشته و آواره‌شدن میلیون‌ها انسان از مرد و زن و کودک در قرن بیستم، نماد آشکاری از پدیده خشونت و بی‌رحمی در این نظام را آشکار می‌سازد؛ از این رو امروزه بسیاری از محققان در بررسی ریشه‌ها و عوامل پدیده خشونت، به نقش مستقیم یا غیرمستقیم غرب و ماهیت نظام سرمایه‌داری تأکید کرده‌اند. نظام سرمایه‌داری دست‌کم در ایجاد دو جنگ جهانی اول و دوم که به کشته‌شدن میلیون‌ها انسان، اشغال‌گری و گسترش بحران‌ها به مناطق مختلف جهان در این قرن منجر گردید،

نقش مستقیم داشت. این بحران‌ها امروزه از جمله دامن جوامع غربی را فراگرفته است، به‌گونه‌ای که «به‌ندرت می‌توان برنامه‌ای در رسانه‌های غربی پیدا کرد که روی مسائل جنایی و خشونت‌آمیز متمرکز نباشد، خبری از اعمال مرگبار با اسلحه نداشته باشد یا خشونت‌های جسمی خونین و بی‌رحمانه را به‌تصویر نکشد» (فولسی، ۱۳۹۲، ص ۱۸-۲۴). آمارهای موجود در جوامع غربی به‌رغم تشدید تدابیر امنیتی و نظارتی نسبت به گذشته، نشان‌دهنده سیر صعودی ارتکاب جرم و جنایت در این کشورها و تکاپوی اندیشمندان در بررسی عوامل دامن‌زدن به آنهاست. آمار اف.بی.آی (Federal Bureau of Investigation) نشان می‌دهد سطح جرایم خشونت‌آمیز و اقدامات منجر به قتل در ایالات متحده از سال ۱۹۹۱م به‌بعد با پانزده هزار قربانی در سال، همچنان در صدر معضلات جدی این کشور قرار داشته است. محققان در بررسی عوامل این معضل، به‌طور خاص به ترویج خشونت در فیلم‌ها و رسانه‌های جمعی به‌عنوان واقعیات کنونی فرهنگ غرب تأکید کرده‌اند (بریج، ۱۳۸۸، ص ۲۷۷). آلن فوکس با استناد به آمارها هشدار می‌دهد که فقط در آمریکا، هر سال بیش از پنج هزار نفر به تعداد نوجوانان قاتل اضافه می‌شود (زیمرینگ، ۱۳۷۹، ص ۲۸۳-۲۸۴). بر اساس گزارش مؤسسه سیاست قضایی آمریکا (JPI)، هر سال پنج هزار مورد حمله به دانش‌آموزان و جوانان کمتر از نوزده‌سال به‌وسیله اسلحه اتفاق می‌افتد و بیش از این مقدار نیز مورد تجاوز فیزیکی یا جنسی قرار می‌گیرند (کچ، ۱۳۸۳، ص ۴۵؛ ملک‌زاده، ۱۳۹۵، ص ۴۸۵). این وضعیت را باتوجه به آمار زندانیان و تعداد محکومان قضایی در غرب نیز می‌توان مورد مطالعه قرار داد. بر اساس آمارهای موجود، پس از جنگ ویتنام تاکنون، درصد زندانیان در ایالات متحده افزایش بی‌سابقه‌ای داشته است؛ به‌گونه‌ای که بر اساس آمار مذکور، این کشور در مقایسه با دیگر کشورها در رتبه نخست قرار می‌گیرد (وگل، ۱۳۸۳، ص ۶۴). وضعیت محکومان به اعدام نیز در ایالات متحده چیزی بهتر از این نیست، به‌گونه‌ای که از دهه ۱۹۸۰م تاکنون سیر مجازات اعدام در آمریکا روندی صعودی داشته است (آدام بدو، ۱۳۷۹، ص ۳۵۸-۳۶۵).



باتوجه به موارد پیش‌گفته، می‌توان ادعا کرد مهم‌ترین کارکرد نظام سرمایه‌داری و لیبرالیستی غرب، گسترش خشونت در جهان بوده است و برهمین اساس نوام چامسکی با اشاره به سابقه رفتارهای خشن کشورهای اروپایی و غربی اعتراف می‌کند:

تردیدی نیست که پای اروپاییان به هر جا که باز شد، سطح خشونت به میزان زیادی بالا رفت ... یکی از دلایل این امر آن است که اروپاییان در میان خود جنگ‌های خونین و بی‌رحمانه‌ای را از سر گذرانده بودند؛ و لذا نوعی فرهنگ بی‌همتای خشونت را تکامل بخشیده بودند ... اگر خواسته باشیم در مقابل تاریخ شرافت خود را حفظ کنیم، باید این اقدامات را صرفاً نوعی اشکال بربروار توصیف کنیم (بارسامیان، ۱۳۷۳).

۵-۲. بحران معنویت و اخلاق

یکی از کارکردهای فرهنگ لیبرالیستی و نظام سرمایه‌داری غرب، بحران اخلاقی ناشی از عدم توجه این نظام به ارزش‌های انسانی و معنوی است. از نگاه صاحب‌نظران وقتی ماهیت یک نظام، توجهی به ارزش‌های اخلاقی و انسانی نداشته باشد، سازوکار نیرومند خودکنترلی و نظارت درونی نیز وجود نخواهد داشت؛ زیرا اساساً ماهیت این نظام چنین نظارتی را بر نمی‌تابد. آنچه مردم را در این نظام از رفتارهای نادرست و غیرقانونی بازمی‌دارد، نظارت بیرونی و ترس از مجازات است، نه انسانیت و اخلاق. در یک واقعه وقتی مرکز سیاسی و فرهنگی امریکا (نیویورک) فقط چند ساعت بی‌برق بماند، بلافاصله انبوهی از مردم امریکا شروع به سرقت و تجاوز می‌کنند (سولزنیسن، ۱۳۷۴). این امر می‌تواند ناشی از فقدان سیستم خودکنترلی در نظام لیبرالیستی باشد. سولزنیسن با انتقاد از بحران اخلاقی در نظام سرمایه‌داری، این نظام را فاقد مفاهیمی چون ایثار، از خودگذشتگی و خویشتن‌داری می‌داند. از دیدگاه وی در جوامع غربی میان آزادی در انجام کارهای نیک و آزادی در انجام اعمال زشت، تعادل به چشم نمی‌خورد؛ در مقابل، آزادی مخرب و

غیرمسئول، از هر حد و مرزی فراتر رفته است؛ از این رو جامعه قادر نیست در برابر ورطه هولناک سقوط انسانی از خود دفاع کند (همان).

مبانی اعتقادی نظام سرمایه‌داری با اعتقاد به نسبییت اخلاقی، هرگونه معیار مطلق و ملاک عام بین‌الذہانی برای داوری را از میان برده است. در این چهارچوب چون حقیقت مسلّمی وجود ندارد، هرکس حق خواهد داشت به قرائت خود تمسک جوید؛ در این صورت حتی طرفداران استبداد و دیکتاتوری نیز حق دارند رفتار خود را با همین ملاک توجیه کنند.

۵-۳. نابرابری، بی‌عدالتی و تبعیض

بی‌عدالتی و تبعیض از جمله کارکردهای نظام سرمایه‌داری و فرهنگ لیبرالیستی غرب است. مطالعات تاریخی شواهد فراوانی از بی‌عدالتی و تبعیض را در روند شکل‌گیری نظام لیبرالیسم در غرب نشان می‌دهد. در تاریخ غرب، نژاد سفید همواره بر نژادهای رنگی برتری داده می‌شد و سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان مورد تحقیر، آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند (هیلی، ۱۳۶۱). مهاجران اولیه اروپایی به آمریکا با ورود به این قاره و تصرف سرزمین‌های آمریکا حتی حق حیات را نیز برای ساکنان سرخ‌پوست بومی به رسمیت نمی‌شناختند. ریشه این‌گونه برخوردها را همان‌گونه که گذشت، در اندیشه متفکران غربی از دوره باستان به بعد می‌توان یافت (ارسطو، ۱۳۵۸، ص ۳۲۳). استدلالی که منتسکیو در حمایت از برده‌داری و طبیعی جلوه‌دادن آن ارائه می‌کند، بر همین رویکرد استوار است. به اعتقاد وی «نمی‌توان تصور کرد که آفریدگار عاقل، یک روح خوب را در یک تن سیاه جای داده باشد و حتی محال است بتوان باور کرد که سیاهان از جنس بشرند» (مونتسکیو، ۱۳۶۲/کوارلز، ۱۳۵۵، ص ۶۵-۶۶). تبعیض نژادی فقط یکی از شواهد وجود بی‌عدالتی در غرب از جمله ایالات متحده امریکاست و در کنار آن به انواع دیگری از تبعیض‌ها همچون تبعیض جنسی، مذهبی، اقتصادی و... نیز می‌توان اشاره کرد. امروزه یکی از معضلات بزرگ نظام‌های



سرمایه‌داری، وجود نابرابری اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت در جامعه است. آمارهای رسمی نشان می‌دهد در جامعه‌ای همچون آمریکا، همزمان با رشد اقتصادی، درآمدهای اقشار گوناگون هیچ‌گاه به یک میزان افزایش نیافته است (داربی شر، ۱۳۶۹، ص ۱۶۷). بر اساس این آمار، رشد درآمدها بیشتر در چهار دهک بالای جامعه اتفاق می‌افتد، در حالی که دیگر دهک‌ها با کاهش مطلق درآمدی روبه‌رو بوده‌اند (لاورنس، ۱۳۸۸، ص ۲۴۴-۲۴۵). همچنین بر اساس تحقیقات موجود، یهودیان آمریکا حدود سه درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، ولی گروه اندکی از این میان یعنی صهیونیست‌ها بیش از هشتاد درصد ثروت و منافع آمریکا را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در اختیار دارند (سلیمی نبی، ۱۳۸۱، ص ۶۸). بنا بر آخرین آمارهای رسمی از سوی دولت ایالات متحده آمریکا، در سال ۲۰۱۲م حدود ۴۶/۵ میلیون نفر در آمریکا زیر خط فقر بوده‌اند (Farsnews, 1392). برخی آمارها حکایت از آن دارد که در محلات فقیرنشین، ۷۵ درصد دانش‌آموزان به آموزش متناسب با مقطع ابتدایی نیز دست نمی‌یابند (گلاسر، ۱۳۸۰، ص ۱۷). این همه در حالی است که ایالات متحده سالیانه بودجه کلانی صرف برنامه‌های تسلیحاتی و کمک‌های گسترده اقتصادی و نظامی به نظام‌های مستبد وابسته به خود در جهان می‌کند. روند رو به افزایش نابرابری و بی‌عدالتی در اقتصاد سایر نظام‌های سرمایه‌داری غربی همچون انگلستان، کانادا، استرالیا و نیوزلند به‌گونه‌ای است که به‌گفته کارشناسان، به ایجاد یأس و ناامیدی در میان جوامع غربی و عدم اطمینان نسبت به وضعیت آینده منجر شده است (فار، ۱۳۸۸، ص ۴۷۶).

یکی دیگر از جلوه‌های تبعیض و بی‌عدالتی در فرهنگ غرب، رویکرد تحقیرآمیز به جنس زن می‌باشد. به‌رغم تبلیغات موجود، شواهد متعدد نشان می‌دهد رویکرد فرهنگ غرب به جنس زن، رویکردی تبعیض‌آمیز و تحقیرکننده است. نظام سرمایه‌داری با هدف استخدام نیروی کار ارزان و تبلیغ کالا برای کسب سرمایه و سود بیشتر، در عمل زمینه

سوء استفاده از ویژگی‌های فطری، جسمی و انسانی زن در غرب را فراهم و زنان را به نام «آزادی» اجیر و اسیر این نظام ساخت. در این راستا از جنس زن در اقسام گوناگون هنر اعم از نقاشی، شعر و موسیقی، داستان، سینما و... به عنوان ابزاری برای سرگرمی، تولید بیشتر و انباشت ثروت استفاده شد. تبعات این سیاست، مشکلات فراوانی علیه زنان غربی به دنبال داشته است؛ از جمله خشونت‌های سازمان‌یافته علیه زنان که محققان غربی آنها را به عنوان پیامد طبیعی نظام سرمایه‌داری و فرهنگ لیبرالیستی مورد مطالعه قرار می‌دهند (Fitzgerald, 1993, pp.1067-1070 / Sterese Stern, 2001, p.138 / سولنیت، ۱۳۹۲، ص ۴۹).

نمونه دیگر از جلوه‌های نابرابری و بی‌عدالتی در فرهنگ غرب، تبعیض در درمان بیماران و عدم توجه و رسیدگی به بیماران مسن، رنگین‌پوست، تهیدست، غیربومی و... می‌باشد که در دوران همه‌گیری ویروس کرونا در کشورهای غربی بیشتر آشکار شد. در گزارشی که از اوضاع پزشکی و بهداشتی در امریکای کرونزده انتشار یافت، اعلام شد که مقامات این کشور بر اساس دستورالعملی در ایالت‌های امریکا، استفاده از تجهیزات پزشکی به‌ویژه دستگاه‌های تنفس مصنوعی برای افراد مسن، معلولان ذهنی و بیماران سرطانی مبتلا به کرونا را ممنوع کرده است و بر اختصاص این دستگاه‌ها به افراد سالم و جوان تأکید کرده‌اند. همچنین بر اساس گزارش روزنامه نیویورک‌تایمز، دولت امریکا با برخورد تبعیض‌آمیز نسبت به بیماران مبتلا به ویروس کرونا، به مناطقی از این کشور که بیشتر ساکنان آن سیاه‌پوست‌اند، برای تأمین تجهیزات پزشکی توجه نمی‌کند (Mizanonline, 1399). در انگلستان نیز اعلام شد بر اساس دستورالعملی، پزشکان انگلیسی وادار به تبعیض میان بیماران مبتلا به کرونا شده‌اند و از آنان خواسته شده است ظرفیت‌های موجود درمانی را به سمت بیمارانی هدایت کنند که از شانس بالاتری برای زنده ماندن برخوردارند. بر اساس این دستورالعمل، انجمن پزشکان بریتانیا همچنین به پزشکان توصیه کرد که خود باید بلافاصله درباره شایستگی بیمارانی که برای دریافت



خدمات درمانی به مراکز پزشکی مراجعه می‌کنند، تصمیم‌گیری نمایند و همه بیماران را به‌صورت یکسان درمان نکنند؛ زیرا «هرچند تمامی افراد با یکدیگر یکسان‌اند، ولی این بدین معنا نیست که همه باید به‌طور یکسان درمان شوند» (Irma, 1399). در ایتالیا و اسپانیا نیز دولت از پرسنل پزشکی خواست وقت و هزینه‌ها را صرف بیماران سالمند نکنند و آنان را به حال خود رها کنند (Kern, 2020).

۵-۴. بحران هویت

مارکس در نقد فرهنگ نظام لیبرالیستی و سرمایه‌داری، از عنوان شیء‌گشتگی و از خودبیگانگی انسان غربی نام می‌برد. از دیدگاه وی در دنیای سرمایه‌داری همه تحت نفوذ یک نیروی غیرانسانی قرار می‌گیرند. همانند این مباحث در آثار وبر، مارکوزه و برخی اندیشمندان دیگر نیز دیده می‌شود. وبر با اشاره به بحران معنا در جامعه سرمایه‌داری و مدرن، این جامعه را به ماشینی تشبیه می‌کند که زندگی را از معنا تهی و انسان را درون قفسی آهنین زندانی می‌کند (وبر، ۱۳۹۴). مارکوزه نیز نتیجه این تحولات را در جامعه غربی، خلق انسان تک‌ساحتی می‌داند و تأکید می‌کند صنعت، انسان را به پیچ و مهره‌ای بی‌معنا تبدیل کرده است (مارکوزه، ۱۳۹۴). همین ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری، اصحاب مکتب فرانکفورت را به نقد مدرنیته و تبیین تهدیدات آن واداشت (کیدنز، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳). این اتفاقات پیامدهای ناگوار دیگری را نیز در فرهنگ غرب به‌دنبال داشته است که برخی اندیشمندان از آن باعنوان فقر اخلاقی یاد کرده‌اند (زیمرنگ، ۱۳۷۹، ص ۲۷۴). امروزه جامعه‌شناسان یکی از دلایل اصلی شورش‌های اجتماعی در جوامع غربی را در همین عامل واکاوی می‌کنند. نتایج تحقیقات مربوط به اعتراضات و شورش‌های مردمی فرانسه در سال‌های اخیر نشان می‌دهد غالب اعتراض‌کنندگان به‌دلیل نوعی «احساس بی‌هویتی، پوچی و دل‌آزردگی‌های مبهم و بازگونشده»، دست به این اعتراضات زده‌اند (ژیزک، ۱۳۸۹، ص ۸۳-۸۴).

۵-۵. استکبارورزی و سلطه‌طلبی

در جهان‌بینی مادی‌گرای غربی، قدرت به‌عنوان کمال استعداد‌های بشری تلقی می‌شود (هابز، ۱۳۸۰). بر اساس این تفکر، قدرت‌ها برای دستیابی به نیروی برتر، به رقابت می‌پردازند و درصدد نابودی یا غلبه بر سایر نیروها برخواهند آمد. این تفکر روح برتری‌طلبی و سلطه‌جویی را در نظام‌های غربی تقویت کرده و احساس برتری فرهنگ غربی را نسبت به فرهنگ‌های دیگر در آنان برانگیخته است. از نگاه جامعه‌شناسان، ماهیت نظام سرمایه‌داری غرب با سلطه‌گری و انحصارطلبی عجین شده است. افرادی چون پاره‌تو، میخلز، موسکا و بسیاری دیگر، نمونه آشکار این وضعیت را در ساخت و تشکیلات داخلی احزاب - به‌عنوان بارزترین خصلت نظام‌های لیبرال دموکراسی - مثال زده‌اند و بر گرایش احزاب در غرب به سوی تمرکز و استبداد تأکید کرده‌اند. این همان چیزی است که میخلز آن را با‌عنوان «قانون آهنین الیگارشی» بیان می‌کند که طبق آن، پیدایش سازمان در سطح احزاب یا جامعه باعث گسترش گرایش‌های الیگارشیک و سلطه یک اقلیت بر اکثریت می‌گردد (بشیریه، ۱۳۸۵، ص ۷۳/ میخلز، ۱۳۶۹). به‌باور پاتریک بیوکانن نویسنده منتقد امریکایی، اساساً غرب وحشتناک‌ترین اعمال تاریخ را صرفاً با این اعتقاد انجام داده است که فرهنگ و تمدن غربی برتر از دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست؛ پس آنان حق دارند سلطه خویش را بر تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و مردمی که فرودست خوانده می‌شوند، تحمیل نمایند (بیوکانن ۱۳۸۴، ص ۱۰۰).

در طول تاریخ ایالات متحده آمریکا، دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات در اصول کلی هیئت حاکمه آمریکا مبنی بر داعیه رهبری و سلطه بر جهان اتفاق نظر داشته‌اند. نیکسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا با انتساب این تفکر سلطه‌جویانه به «خواست خداوند» می‌گفت: «خدا با ملت امریکاست؛ خواست خداوند این است که امریکا رهبری دنیا را به‌دست بگیرد» (گارودی، ۱۳۷۹، ص ۱۱-۱۲). این ذهنیت حتی در میان ادبا و روشنفکران



امریکایی نیز رخنه کرده است، تا آنجا که هرمان ملویل نویسنده معروف امریکا در قرن نوزدهم می‌نویسد: «ما امریکایی‌ها ملتی خاص، قومی برتر و اسرائیل عصر حاضریم؛ ما ناخدای کشتی آزادی‌ها هستیم» (همان، ص ۱۳-۱۴).

همان‌گونه که گذشت، خاستگاه تاریخی این‌گونه تفکرات در اندیشه سیاسی متفکران غرب از دوره باستان به بعد قابل واکاوی است. یونانیان باستان طبقه‌بندی انسان‌ها به دو قشر سلطه‌گر و سلطه‌پذیر را بدیهی می‌انگاشتند؛ به‌گونه‌ای که در «مدینه فاضله» افلاطون نیز این طبقه‌بندی میان انسان‌ها به دید می‌آید. ارسطو آشکارا به انکار آزادی گروهی از انسان‌ها در قالب بردگان پرداخت و صلاح آنان را در این پنداشت که زیردست و مطیع انسان‌های دیگر باشند (ارسطو، ۱۳۵۸، ص ۳۲۳). در دوران مدرن گرچه جنبش اومانیسم با شعار آزادی و رعایت حقوق بشر قیام کرد، ولی نظام لیبرالیستی در عمل هرگز پای‌بند این اصول نمانده است. گروه‌های بسیاری در غرب به خاطر عقاید شخصی و مذهبی مورد مزاحمت قرار می‌گیرند و تبادل آزادانه افکار و عقاید و آزاداندیشی به معنای واقعی دیده نمی‌شود. زنان محجبه مسلمان در برخی کشورهای غربی از جمله فرانسه به جرم استفاده از حجاب، از ادارات، مراکز علمی و دانشگاه‌ها اخراج می‌شوند. تحقیق و تشکیک در مورد برخی موضوعات مورد اختلاف تاریخی همچون «هولوکاست»، جرم تلقی می‌شود و پژوهندگان این عرصه مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند (فوریسون، ۱۳۸۱، ص ۲۱)، ولی در همین حال انتشار مطالب توهین‌آمیز و استهزاء عقاید بیش از یک میلیارد مسلمان در جهان به بهانه دفاع از «آزادی اندیشه»، امری معمول تلقی می‌شود! بر اساس شواهد آشکار، نظام سرمایه‌داری غرب از دولت‌های فاسد و سلطه‌گر نیز همواره حمایت کرده است؛ از جمله در دهه‌های گذشته سیاست خارجی امریکا مبتنی بر حمایت از دولت‌های فاسد، اقتدارگرا و وابسته بوده است. حمایت بی‌چون‌وچرای غرب از رژیم صهیونیستی نیز نقش مهمی در تداوم اشغال‌گری و خشونت‌طلبی این رژیم داشته است. بر اساس آمارهای

اعلام شده، دولت ایالات متحده امریکا سالیانه چهار میلیارد دلار برای حمایت از رژیم صهیونیستی هزینه می‌کند. به گفته یکی از محققان امریکایی: «بدون چنین بخششی به این نماد نسل‌کشی، ادامه این جنایت‌ها امکان‌پذیر نیست. اصولاً اسرائیل بدون امریکا چیزی بیش از یک دولت ورشکسته نخواهد بود» (آنتونی بویل، ۱۳۹۲، ص ۴۵-۵۰). در مجموع امروزه روحیه سلطه‌طلبی در غرب به یکی از معضلات اساسی حاکم بر نظام‌های غربی تبدیل شده و پیامدهای آن در تمامی عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مناطق گوناگون جهان، نمود یافته است.

نتیجه

فرهنگ و تمدن غرب در کنار دستاوردهای مثبت علمی و پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی، واجد جلوه‌های منفی متعددی نیز هست. انحراف تدریجی از ارزش‌های انسانی و افول وضعیت فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در یک اجتماع توسعه‌یافته از جمله جلوه‌های منفی تمدن غربی است که نقدهای بسیاری را به‌ویژه از سوی جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و اندیشمندان سیاسی و فرهنگی غرب برانگیخته است. با توجه به آنکه از دقیق‌ترین راه‌های شناخت غرب و قضاوت منصفانه درباره آن، مراجعه به آرا و آثار اندیشمندان غربی است، پژوهش حاضر با استناد به منابع غربی و دیدگاه اندیشمندان آن دیار به نقد و بررسی فرهنگ و تمدن غرب اختصاص یافته است. اندیشمندان غربی از نخستین کسانی‌اند که با به چالش کشیدن نارسایی‌ها و پیش‌بینی بحران‌های این تمدن، به بررسی انتقادی مبانی، اهداف و کارکردهای غرب در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی پرداخته‌اند. از دیدگاه ایشان، این نارسایی‌ها باعث شده است غرب به دلیل فقدان یک ایدئولوژی جامع انسانی، به سمت افول ارزش‌ها حرکت کند. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، مبانی نظری تمدن غرب به دلیل نگرش‌های دنیوی‌گرایانه،



بیشترین تهدید را متوجه جوامع مدرن کرده است. به اعتقاد منتقدان این فرهنگ، مدرنیته به جای خرد و اندیشه، حرص و منفعت شخصی را بر جهان غرب حاکم کرده است. علم مدرن هرگز توانایی برآوردن نیازهای واقعی بشر را ندارد. از دیدگاه اندیشمندان غربی، منفعت‌طلبی، سودجویی و کسب لذت بیشتر برای انسان به‌عنوان مهم‌ترین هدف مدرنیته، بیشترین بحران‌ها و چالش‌ها را متوجه انسان غربی ساخته است که گسترش خشونت، بحران معنویت و اخلاق، تبعیض و بی‌عدالتی، بحران هویت و استبدادورزی، از نتایج و پیامدهای طبیعی آن به‌شمار می‌آیند. امروز نارسایی‌های گسترده فرهنگ و تمدن غربی در اوج همه‌گیری و یروس کرونا در جهان جلوه‌های آشکارتری به خود گرفته است؛ تا آنجا که برخی منتقدان غربی را حتی بر آن داشت از افول هژمونی و پایان تمدن غرب سخن به میان آورند.

منابع

۱. آدام بدو، هوگو؛ اعدام در امریکا؛ «بررسی محمود حکمت‌نیا»، کتاب نقد؛ ش ۱۴ و ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۵۸-۳۶۵.
۲. آشوری، داریوش؛ دانشنامه سیاسی؛ ج ۱۲، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۴.
۳. آل‌احمد، جلال؛ غرب‌زدگی؛ تهران: آدینه سبز، ۱۳۹۰.
۴. آتونی بویل، فرانسیس؛ «جنایت علیه بشریت در فلسطین با حمایت امریکا»، ترجمه هادی هرنندی؛ سیاحت غرب؛ ش ۱۱۷، اردیبهشت ۱۳۹۲، ص ۴۵-۵۰.
۵. آیت‌الله خامنه‌ای، سیدعلی؛ خطبه‌های نماز جمعه در چهارمین سالگرد رحلت امام خمینی^ع؛ ۱۳۷۲/۳/۱۴، <https://khl.ink/f/2671>.
۶. اچ. بورک، رابرت؛ در سراسیمی به‌سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول امریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری؛ تهران: حکمت، ۱۳۸۵.
۷. ارسطو؛ سیاست؛ ترجمه حمید عنایت؛ ج ۳، تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.
۸. استرن، جوزف پیترو؛ نیچه؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۳.
۹. افلاطون؛ جمهور؛ ترجمه فؤاد روحانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۰. بارسامیان، دیوید؛ گفت‌وگو با نوام چامسکی؛ ترجمه عباس مخبر؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.
۱۱. بی، ارل؛ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی؛ ترجمه رضا فاضل؛ ج ۲، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۱۲. بریج، جین مینس؛ فرسایش قدرت نرم، مردم، دولت‌ها و اعتماد؛ ویراستاران: جوزف نای، فیلیپ زلیکو و دیوید کینگ؛ ترجمه سعید میرترابی؛ تهران: دانشگاه امام صادق^ع، ۱۳۸۸.
۱۳. بشیریه، حسین؛ تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم؛ ج ۲، تهران: نشر نی، ۱۳۹۱.



۱۴. —؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ چ ۱۳، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.
۱۵. بیات، عبدالرسول و دیگران؛ فرهنگ واژه‌ها؛ قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
۱۶. بیوکانن، پاتریک جی؛ مرگ غرب؛ ترجمه گروه ترجمه بنیاد فرهنگی - پژوهشی غرب‌شناسی؛ تهران: انتشارات غرب‌شناسی، ۱۳۸۴.
۱۷. جیووانی، سارتوری؛ «دموکراسی در اندیشه مارکس و لنین»، ترجمه مصطفی رحیمی؛ دو ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی؛ ش ۱۶۱-۱۶۲، بهمن و اسفند ۱۳۷۹، ص ۵۲-۵۷.
۱۸. حداد عادل، غلامعلی؛ «تأملی درباره اقتباس تمدن غربی»، نشریه دانشجویی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران؛ [بی تا]، ص ۵۱-۶۲.
۱۹. داربی شر، یان؛ تحولات سیاسی در ایالات متحده؛ ترجمه رحیم قاسمیان؛ تهران: جامعه و سیاست، ۱۳۶۹.
۲۰. دلاور، علی؛ «انواع تحقیق»، فصلنامه تعلیم و تربیت؛ ش ۱۰، تابستان ۱۳۶۶، ص ۱۹-۷.
۲۱. دیویس، تونی؛ اومانسیم؛ ترجمه عباس مخبر؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۲۲. رجبی‌نیا، داود؛ غرب از رؤیا تا واقعیت؛ تکنولوژی و چالش‌های فرارو؛ قم: مرکز پژوهش‌های صداوسیما، ۱۳۸۹.
۲۳. رونوون، پیر؛ تاریخ روابط بین‌الملل: بحران‌های قرن بیستم؛ ترجمه احمد میرفندرسکی؛ تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷.
۲۴. روهلنگ، آگوست؛ الکترا المرصود فی قواعد التلمود؛ ترجمه یوسف نصرالله؛ مصر: مطبعة المعارف، ۱۸۹۹م.
۲۵. زاگرمین مورتمر، ب؛ «قربانیان خشونت تلویزیون»، ترجمه فرید ادیب‌هاشمی؛ رسانه؛ ش ۲، تابستان ۱۳۷۲، ص ۷۰-۷۱.
۲۶. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ با کاروان اندیشه (مقالات و اشارات در زمینه اندیشه و اخلاق)؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۸.

۲۷. زیمرینگ، فرانکلین؛ جوانان و خشونت: درس‌هایی از تجربه آمریکا؛ ترجمه مصطفی دولتیار؛ تهران: چاپ سفیر، ۱۳۷۹.
۲۸. ژیزک، اسلاوی؛ خشونت: پنج نگاه زیرچشمی؛ ترجمه علیرضا پاک‌نهاد؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
۲۹. سلیمی نی، صادق؛ «منابع و نهادهای اثرگذار بر سیاست خارجی آمریکا»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی؛ ش ۱۷۵ و ۱۷۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۷۱-۵۸.
۳۰. سوبول، آ.؛ انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: نشر نقره، ۱۳۶۵.
۳۱. سولژنیسن، الکساندر آیزایویچ؛ «زندگی بدون تزویر، راهی به سوی بالا»، ترجمه روشن وزیری؛ مجموعه سپهر اندیشه؛ تهران: نشر فرزانه، ۱۳۷۴.
۳۲. سولنیت، ربکا؛ «جنگ علیه زنان؛ طولانی‌ترین جنگ»، ترجمه جواد طاهری؛ سیاحت غرب؛ ش ۱۱۸ و ۱۱۹، خرداد و تیر ۱۳۹۲، ص ۵۸-۴۹.
۳۳. سوئیزی، پل و ادوارد باتالوو؛ نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های رایج در سرمایه‌داری غرب؛ ترجمه فرهاد نعمانی و منوچهر سناجیان؛ تهران: جاویدان، ۱۳۵۶.
۳۴. صادقی، احمد و رضا موسوی؛ هویت غربی؛ ماهیت و مؤلفه‌ها؛ ج ۱ و ۲، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۴.
۳۵. طاهری، حبیب‌الله؛ بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
۳۶. عبدالغنی، عماد؛ «دیالکتیک، دین و خشونت در تورات»، ترجمه عبدالحسین ابراهیمی؛ معرفت؛ ش ۱، فروردین ۱۳۸۴، ص ۷۵-۶۸.
۳۷. فار، سوزان جی؛ فرسایش قدرت نرم؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۸.
۳۸. فراستخواه، مقصود؛ روش تحقیق کیفی در علوم اجتماعی با تأکید بر «نظریه بر پایه» (گراند تئوری، GTM)؛ تهران: آگاه، ۱۳۹۵.



۳۹. فروم، اریش؛ گریز از آزادی؛، ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳.
۴۰. فروند، ژولین؛ جامعه‌شناسی ماکس وبر؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ تهران: نشر نیکان، ۱۳۶۲.
۴۱. فوریسون، روبرت؛ اتاق‌های گاز، واقعیت یا افسانه؟؛ ترجمه ابوالفرید ضیاء‌الدینی؛ تهران: انتشارات ضیاء اندیشه، ۱۳۸۱.
۴۲. فوکویاما، فرانسیس؛ پایان نظم؛ سرمایه اجتماعی و حفظ آن؛ ترجمه غلام‌عباس توسلی؛ تهران: جهان امروز، ۱۳۷۹.
۴۳. فولادوند، عزت‌الله؛ خرد در سیاست؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۴۴. فولیسی، سالواتوره؛ «خشونت در رسانه، بازتابی از نگرانی‌های اجتماعی»، ترجمه مرضیه خادمی؛ سیاحت غرب؛ ش ۱۱۸ و ۱۱۹، خرداد و تیر ۱۳۹۲، ص ۱۸-۲۴.
۴۵. فیلیپس، تیم؛ در باب شهریار؛ ترجمه مریم تقدیسی؛ تهران: ققنوس، ۱۳۹۰.
۴۶. قانع، رشید و حسن حسینی؛ «نقد و بررسی چالش‌های علم مدرن از دیدگاه دکتر سیدحسین نصر»، فلسفه علم؛ ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۱-۱۱۲.
۴۷. کُچ، کتی؛ «خشونت در مدارس امریکا»، سیاحت غرب؛ ش ۱۰، فروردین ۱۳۸۳، ص ۴۴-۵۴.
۴۸. کربی، اندرسون؛ «سکس و خشونت در تلویزیون»، سیاحت غرب؛ ش ۹، اسفند ۱۳۸۲، ص ۸۶-۹۴.
۴۹. کوارلز، بنجامین؛ سیاهان امریکا را ساختند؛ ترجمه ابراهیم یونسی؛ تهران: شرکت افست، ۱۳۵۵.
۵۰. کوزی، جان؛ «خشونت؛ شیوه زندگی امریکایی»، ترجمه ساره سپهری‌نژاد؛ سیاحت غرب؛ ش ۱۲۲ و ۱۲۳، مهر و آبان ۱۳۹۲، ص ۳۴-۳۹.
۵۱. کومارسن، آمارتیا؛ هویت و خشونت؛ توهم تقدیر؛ ترجمه فریدون عباسی؛ تهران: آشیان، ۱۳۸۸.



۵۲. کوهن، آلوین استانفورد؛ تئوری‌های انقلاب؛ ترجمه علی‌رضا طیب؛ تهران: قومس، ۱۳۶۹.
۵۳. گاتلیب، آنتونی؛ رؤیای خرد یا تاریخ فلسفه غرب از یونان باستان تا عصر رنسانس؛ ترجمه لیلا سازگار؛ تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
۵۴. گارودی، روژه؛ امریکاستیزی چرا؛ ترجمه جعفر یاره؛ تهران: مؤسسه دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۵۵. گلاسر، ویلیام؛ مدارس بدون شکست؛ ترجمه ساده حمزه؛ تهران: رشد، ۱۳۸۰.
۵۶. گویات، ج؛ انقلاب امریکا؛ ترجمه باجلان فرخی؛ تهران: مازیار، ۱۳۵۹.
۵۷. گیدنز، آنتونی؛ پیامدهای مدرنیت؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۵۸. —؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ چ ۲، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۵۹. لاسکی، هرولد جوزف؛ سیر آزادی در اروپا؛ ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای؛ تهران: نشر فردوس و مجید، ۱۳۸۲.
۶۰. لاندو، سائول؛ «خشونت؛ معرف فرهنگ امریکایی»، ترجمه محمودرضا دوست‌محمدی؛ سیاحت غرب؛ ش ۱۱۳، دی ۱۳۹۱، ص ۵۷-۶۶.
۶۱. لاورنس، روبرت زد؛ فرسایش قدرت نرم؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۸.
۶۲. لنگی، اندرو؛ اروپا در قرون وسطی؛ ترجمه معصومه زارع؛ تهران: سبزان، ۱۳۹۲.
۶۳. مارکوزه، هربرت؛ انسان تک‌ساحتی؛ ترجمه محسن مؤیدی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۴.
۶۴. ماکنتوش، تشارلز؛ کتاب مقدس، عهد عتیق؛ ترجمه ناشد ساویرس؛ ج ۱، ۴ و ۵، قاهره: مطبعة كنيسة الإخوة، ۱۹۸۰ م.
۶۵. محمدرضایی، محمد؛ اندیشه اسلامی ۲؛ تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۱.
۶۶. محمدی، منوچهر؛ تحلیلی بر انقلاب اسلامی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۹.
۶۷. مدرسی طباطبایی، محمدعلی؛ تمدن مادی‌گرایانه ما غربی‌ها: دیدگاه جمعی از دانشمندان غربی در نقد تمدن غرب؛ تهران: شفق، ۱۳۸۲.



۶۸. ملک‌زاده، محمد؛ «بازکاوی خشونت و تروریسم در جهان (با تأکید بر ریشه‌یابی تاریخی پدیده خشونت در غرب و نقش نظام سرمایه‌داری در گسترش این پدیده)»، سیاست؛ ش ۲، تابستان ۱۳۹۵، ص ۴۷۷-۴۹۶.
۶۹. مولانا، حمید؛ ظهور و سقوط مدرن؛ تهران: کتاب صبح، ۱۳۸۰.
۷۰. موتسکیو، شارل لویی؛ روح القوانین؛ ترجمه علی‌اکبر مهدی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۷۱. میخلز، رابرت؛ جامعه‌شناسی احزاب؛ ترجمه احمد نقیب‌زاده؛ تهران: قومس، ۱۳۶۹.
۷۲. میلر، جیسن؛ «چرا جهانیان از امریکا متنفرند؟»، سیاحت غرب؛ ش ۳۱، بهمن ۱۳۸۴، ص ۸۸-۹۴.
۷۳. نجفی، موسی؛ تمدن برتر؛ تهران: آرما، ۱۳۹۰.
۷۴. نصر، سیدحسین؛ اسلام و تنگناهای انسان متجدد؛ ترجمه انشاءالله رحمتی؛ تهران: سهروردی، ۱۳۸۳.
۷۵. نقیب‌زاده، احمد؛ تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل؛ تهران: نشر قومس، ۱۳۸۸.
۷۶. وایتلام، کیت؛ «اختلاق اسرائیل القدیم، اسکات التاریخ الفلستینی»، ترجمه د. سحر الهنیدی؛ سلسله عالم‌المعرفة؛ ش ۲۴۹، ۱۹۹۹م، ص ۱۴.
۷۷. وبر، ماکس؛ اقتصاد و جامعه؛ ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده؛ تهران: سمت، ۱۳۹۴.
۷۸. وگل، ریچارد دی؛ «حبس همگانی و سرکوب قانونی در زندان‌های ایالات متحده»، سیاحت غرب؛ ش ۱۴، شهریور ۱۳۸۳، ص ۶۴-۷۴.
۷۹. ویتز، پل؛ «زوال خانواده»، سیاحت غرب؛ ش ۱۰، فروردین ۱۳۸۳، ص ۳۴-۳۸.
۸۰. هابز، توماس؛ لویاتان؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
۸۱. هانتینگتون، ساموئل. پ؛ تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی؛ ترجمه مینو احمدسرتیپ؛ تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۸۰.

۸۲. هگل، فردریش؛ دفترهای سیاست مدرن (پنج متن سیاسی از هگل)؛ ترجمه محمد مهدی اردبیلی؛ تهران: روزبهان، ۱۳۹۱.
۸۳. هیلی، الکسی؛ ریشه‌ها؛ ترجمه علیرضا فرهمند؛ چ ۲، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۱.
۸۴. یعقوب ملطی، تادرس؛ کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لایوان؛ مصر: کنیسه شهید ماجرجس، ۱۹۹۰م.
85. Canovan, Margaret (1996), *Nationhood and Political Theory*, Cheltenham: Edward Elgar, 1996. 159 pp. £14.95.
86. Childers, J. / Hentzi, G. April (1995) , eds. *The Columbia Dictionary of Modern Literary and Cultural Criticism*, Columbia University Press.
87. Christian, Thomas and Christman, Jon (2009), *Contemporary Debats in Political Philosophy*, Wilry Blackwell.
88. Fitzgerald, L.F (1993) *Sexual Harassment: Violence against Women in the workplace*. *American Psychology* 48 (10), 1070-1076.
89. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=139209190006> 20 (1392/9/19).
90. <https://parstoday.com/tajiki/news/world-i52832> (1399/1/21).
91. <https://www.irna.ir/news/83736063> (1399/1/14).
92. <https://www.mizanonline.com/fa/news/609835> (1399/1/17).
93. James, Paul (1996) , *Nation Formation: Towards a Theory of Abstract Community*. London: Sage Publications.
94. Kerlinger, F. N (1973) *Foundations of behavioral research* (2nd Ed.). New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc.



95. Kern, Soeren (2020), Coronavirus: Elderly Europeans Denied Treatment, Gatestone Institute. https://www.gatestoneinstitute.org/15870/coronavirus_elderly.
96. Le Goff, Jacques (1957): Des Intellectuels au Moyen Age: Ed. Seuil, Paris.
97. Mill, John Stuart (1977), «on Liberty» in Collected Works, Vol. 8, Toronto and Buffalo: University of Toronto Press.
98. Prelot, op. cit (1990), Aristoteles Politiques, trad, Pellegrin, Paris.
99. Smith, Anthony (2010), Nationalism: Theory, Ideology, History, Polity.
100. Sterese Stern, E (2001) Sexuality and Mass Media, Journal Sexre Search, Jon.
101. Thucydide, La (1956) Guerre du Peloponnese, trad. E.A. Beant, Paris, Garnier Flammarion, 2 VOL. 1966, Benton, W. The Great Ideas, VOL.III. The Revoluti.